

بسم الله الرحمن الرحيم

معنای زندگی یا هدف زندگی؟ دیدگاهی صدرایی

دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی

استاد گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی

«و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله»

هر کس که از منزل خودش به جانب خداوند هجرت کند و او را موت فرا گیرد اجرش با خداست. بحثی که در نظر است مطرح شود و در تفکر جدید بسیار مورد توجه قرار گرفته است معنای زندگی و یا هدف زندگی است. موضوع معنا و هدف زندگی که روح کلی زندگی انسانی را تشکیل می‌دهد در نظر ملاصدرا به چه صورتی مطرح شده است؟ معنای زندگی عنوانی است که معمولاً در فلسفه غرب و در بینش‌های غربی مطرح شده و در بینش‌های اسلامی موضوعی به نام هدف زندگی مطرح است. این می‌تواند نشان از تفاوت نوع رویکرد غربی به این مسئله با نوع رویکرد اسلامی باشد. در رویکرد غربی، چون مسائل سوژکتیو بیشتر اهمیت می‌یابد لذا رهیافتی بیشتر مطرح است که فرد بتواند محتوای زندگی‌اش را مشخص کند و یک درون ماندگاری را تبیین کند، در صورتیکه در تفکر فلسفی اسلامی ما یک نگاه غایت‌گرایانه داریم. نگاه غایت‌گرایانه در فلسفه جدید مورد بی‌مهری قرار گرفت و فلسفه جدید سعی کرد اصلاً غایت را از تفکر خودش بزدايد؛ ولی در تفکر صدرایی و سنت فکری ما این نگاه غایت‌گرایانه وجود دارد و ملاصدرا هم براساس این نگاه غایت‌گرایانه صحبت از هدف زندگی می‌کند نه از معنای زندگی؛ گرچه هر وقت شما معنای زندگی را مطرح کنید هدف زندگی هم مطرح می‌شود و هر وقت هدف زندگی، را مطرح کنید خواه ناخواه در کنار آن معنای زندگی هم معنا پیدا خواهد کرد.

اما اساساً این دو نوع رویکرد با یکدیگر تفاوت دارند؛ نوع رویکردهایی که ملاصدرا براساس اندیشه‌های اسلامی داشته مبتنی بر دیدگاه «انالله و انالیه راجعون» است، همان که در «من یخرج من بیته الی الله ثم یدرکه الموت» می‌یابیم که معنای هجرت هست، معنای تکاپو هست، معنای سیال بودن هست و این سیال بودن هم جهت دارد و هم

معنا دارد. در صورتیکه در معنای زندگی، شما این سیالیت را نمی‌بینید. تفکر صدراپی برای بیان این نوع حرکت و تکاپوست و باز نماندن از یک مرحله است در صورتیکه در تفکر غربی باز نماندن مطرح نیست، بلکه همه زندگی را وسعت بخشیدن است و تلاش برای آن که ابعاد زندگی را چنان محتوایی بدهید که مسائل منفی وارد ابعاد زندگی شما نشود.

آنچه که در بحث معنای زندگی و یا هدف زندگی مهم است این است که در این نگاه توجه به تفکر عقلانی انسان درباره محتوای زندگی اهمیت یافته است. آنچه اهمیت دارد این است که تا انسان تفکر عقلانی نداشته باشد به این نمی‌اندیشد که برای چه زندگی می‌کنیم. به همین جهت سؤال معنای زندگی یا سؤال هدف زندگی برای بسیاری افراد مطرح نیست، برای افرادی مطرح است که ژرف اندیشی بیشتری داشته باشند. البته یافتن پاسخ، امر دیگری است. چرا که معلوم نیست پاسخ را یافته باشند. در غرب آن کسانی که نگاهشان به زندگی نگاه سطحی است معمولاً این پرسش را نه بر می‌تابند و نه به آن توجه دارند. اما وقتی افراد کمی تفکر عمقی پیدا می‌کنند و یک مقدار از سطح زندگی معمولیشان بالاتر می‌روند یک نگاه متعالیانه به زندگی می‌کنند - متعالی به معنای اعمش نه متعالی به معنای صدراپی‌اش - و بحث معنای زندگی برای آنها اهمیت می‌یابد. این اهمیت، خودش را در قالبهای متفاوت نشان می‌دهد. حتی مثلاً در طرز فکر هایی چون بیتل‌ها و هیپی‌ها و پانکی‌ها این توجه بگونه‌ای دیگر خود را نشان می‌دهد، و آن این است که این گونه افراد می‌خواهند بیان کنند که می‌خواهیم از سطح زندگی معمولی که غرب برای ما ساخته است فراتر برویم. فراتر رفتن منوط به این است که این زندگی را نفی کنیم و بعد یک زندگی بالاتر داشته باشیم.

حتی پوچ‌گرایی برای اینها یک نوع تعالی است. پوچ‌گرایی که ما در نظر می‌گیریم با پوچ‌گرایی که در غرب هست فرق می‌کند. از این‌روست که می‌بینید مسئله‌ای به نام خودکشی مساله‌ای جدی می‌شود. خودکشی توجه جدی به پرسش، و نیافتن پاسخ برای این پرسش است. انسان وقتی از این پرسش‌هایی می‌یابد که پرسش را مطرح نکند ولی وقتی پرسش را مطرح می‌کند باید پاسخی بیابد تا خودکشی نکردن خویش را توجیه کند.

حال چگونه پوچ‌گرایی در غرب یک نوع تعالی است. یکی از اندیشمندان غربی زندگی انسان را این‌گونه تشبیه می‌کند: اگر فرض کنیم تپه‌ای باشد و یک سنگ یا کلوخ کروی؛ فردی این سنگ را با زحمت زیاد بالای تپه می‌برد و سپس رهاش می‌کند تا به پایین بیاید. دوباره بر می‌گردد و آن را دوباره به بالای تپه می‌برد و رهاش می‌کند، و مرتباً این عمل را تکرار می‌کند. تلاش انسان در زندگی نیز از گونه‌ای پوچی مثل این تمثیل برخوردار است. از این فرد

می‌پرسند این کار تو به چه دردی می‌خورد؟ می‌گوید هیچ. پس زندگی انسان تلاش است و از این تلاش رها شدن، و هیچ‌کدام نیز هیچ فایده‌ای برای انسان ندارد. اولین سؤال این است که چرا انسان باید این کار بیهوده را انجام دهد؟ او می‌تواند از ادامه این عمل بیفایده خودداری کند. این اندیشمند می‌گوید، او نمی‌تواند از این کار دست بردارد (با عملی مثل خودکشی)؛ چرا که او موظف است این کار را تکرار کند تا پوچ بودن زندگی بعنوان یک امر مسلم تحقق یابد. یعنی برای اینکه پوچی را تحقق بدهد و بگوییم که عالم پوچ است، وظیفه دارد که این سعی و تلاش خودش را بکند، سعی و تلاش او برای این است که تحقق پوچی را نشان دهد.

این ادعا نشان می‌دهد که همه افرادی که به نحوی با مسئله معنای زندگی سروکار داشتند، به هر نحو یک امر متعالی مد نظرشان بوده است. این فلسفه است که انواع امور متعالی را تحلیل می‌کند و لذا بخش مهمی از فلسفه به تحلیل این پرسشگری می‌پردازد. یعنی معنای زندگی، هدف زندگی، پرسشگری فلسفی می‌طلبد. فلسفه و تعمق عقلی است که برای انسان این پرسش را بوجود می‌آورد که معنای زندگی چیست؟ هدف زندگی چیست؟

در پاسخ، فیلسوفان و اندیشمندان مختلف نظرها داده‌اند. یکی از حوزه‌هایی که سریع در صدد پاسخ است عرفان است. معمولاً پاسخهایی عرفانی به این مسئله داده می‌شود؛ ولی اگر بخواهیم تمام اندیشه‌های دینی را بکاویم مخصوصاً قرآن را بکاویم احساس می‌شود که معنای زندگی و هدف زندگی تمام دغدغه قرآن است. پرسش فلسفی است، پاسخ عرفانی است و دغدغه قرآنی است. به همین دلیل است که ملاصدرا در اندیشه فلسفی خودش، به تحلیل این پرسش می‌پردازد. او در تفکر عرفانی خودش راه را برای پاسخ می‌گشاید و با اندیشه مبتنی بر قرآن و روایات دغدغه اساسی بشر را در این زمینه برملا می‌کند و در صدد ارائه راه حل برمی‌آید. ملاصدرا در همین سه رویکرد به تحلیل و تبیین موضوع می‌پردازد.

آنچه که به زندگی نقش می‌دهد، همین پرسش است که چگونه تلاش کند و از کجا آغاز نماید. قرآن تعبیر «من بیته» می‌کند. این فرد باید ابتدا از خانه‌اش خارج شود. اما این خروج جهت دار است و برای جهت آن نیز هم باید اندیشید و هم باید از ظرفیت‌های دیگر معارف بشری همچون قرآن بهره برد. ملاصدرا براساس این بینش قرآنی که «انالله و انالیه راجعون» از اصل و بنیاد فلسفی خودش یعنی اصالت وجود بهره می‌برد. آنچه که برای ملاصدرا اهمیت دارد وجود و تعالی وجودی است؛ انسان می‌خواهد به برترین حد وجود برسد. این عمیق‌ترین لایه‌های معنایی زندگی برای ملاصدراست. انسان می‌خواهد از وجود مادی جمادی، بیرون برود و بعد به وجود کامل برسد. در نظر ملاصدرا

مراحل وجود، وجود جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی و در نهایت انسان کامل و نهایت هم خداوند است. آنچه که برای ملاصدرا اهمیت دارد تحقق وجودی انسان است. تنها چیزی که در این عالم برایش معنا دارد این است که تحقق وجودی‌اش را افزون کند، بزرگ‌تر کند و فقط انسان است که از دو جنبه برخوردار است؛ یکی مثل سایر موجودات در اعمال جبری و غیر اختیاری خودش تحقق وجودی پیدا خواهد کرد و این حرکت را خواهد داشت. جنبه دیگر رشد وجودی در اعمال ارادی و مختارانه خودش است. زیرا در اعمال ارادی نفس است که انسان همواره رشد و کمال می‌یابد. این رشد و کمال چیزی بجز وجود را محقق ساختن نیست. شاید برخی مطالب سال گذشته را در باره نفس انسانی به یاد داشته باشند؛ من این مطلب را مطرح کردم که نفس ملاصدرا نفس ثابت نیست. نفس ملاصدرا نفسی است که لبس بعد از لبس است، نه لبس بعد از خلع مثل سایر حرکات. انسان بوسیله حرکات ارادی‌اش مرتب انسان‌تر می‌شود؛ انسان‌تر به این معنا که حتماً تکامل بیابد. البته این لبس بعد از لبس می‌تواند جهت صعودی داشته باشد یا جهت نزولی. شاید بشود به این مقدار کاستی در مورد تفکر ملاصدرا اشاره کرد که او در تحلیل‌هایش به جهت‌های نزولی کمتر توجه کرده و بیشتر جهت‌های صعودی را مد نظر قرار داده است. به‌هرحال انسان می‌تواند «اولئک کالانعام بل هم اضل» باشد.

اما از جهت دیگر این اعمال اختیاری انسان است که او را افزون‌تر می‌کند و هویت شخصی او را تشکیل می‌دهد؛ و این یعنی تحقق وجودی بیشتر. در نظر صدرا آنچه که برای زندگی انسان اهمیت دارد هدف زندگی اوست؛ اینکه انسان به سمتی برود که درجهت نیل به غایت‌الغایات یا به تعبیری دیگر معشوق‌المعاشیق است. ملاصدرا این هدف را به صورتهای متفاوت بیان می‌کند ولی نهایت یک امر است. این هدفداری و حرکت به سمت هدف جز با انسان که بخشی از آن در عالم خاکی است و بخشی در عالم روحانی است محقق نمی‌شود. یک موجود روحانی محض چنین توانی را ندارد یک موجود جمادی محض یا حیوانی محض هم چنین امکانی را ندارد.

پس در نظر ملاصدرا آنچه که اهمیت پیدا می‌کند رسیدن به وجود محض است. رسیدن به انسان کامل است. خوب توجه شود هدف یک نقطه نیست هدف طی مراحل است. بعضی اهداف یک نقطه‌ای است که انسان می‌خواهد به آنجا برسد؛ اما بعضی هدفها خود در حین کاربودن است. برای این موضوع مثالی ذکر شده است مثل پافشاری؛ پافشاری کردن یک عملی نیست که انسان می‌خواهد به آن برسد بلکه همان عمل خودش پافشاری است که در حین عمل دارد تحقق می‌یابد. بنابراین در نظر ملاصدرا اگر شما در حال صعود هستید این تحقق را دارید به انجام می‌رسانید، این نکته

مهمی است. بنابراین در نظر ملاصدرا آنچه که اهمیت دارد این اعمال ارادی ماست که ما را فربه‌تر می‌کند، بزرگ‌تر می‌کند و هر عمل انسان نفس انسانی را تشکیل می‌دهد؛ یعنی نفس آدمی در آن اعمال انسان است که نفس آدمی می‌شود. به همین جهت است که شما نمی‌توانید اعمال ارادی خودتان را از حافظه نفسانی خودتان بزدايید. می‌توانید به آن عمل بی‌توجهی کنید و یا فراموش نمایید، ولی اینکه نفس من در فلان لحظه فلان عمل را انجام داده را از نَفستان نمی‌توانید جدا کنید. با اینکه مهمترین مرحله برای ملاصدرا رسیدن به انسان کامل است، اما حرکت در هر مرحله هم هر لحظه می‌تواند هدف باشد.

بنابراین چون هدف در هر لحظه می‌تواند تحقق یابد لذا زندگی معنا پیدا می‌کند؛ یعنی هدف زندگی در خودش در هر لحظه معنای زندگی را هم دارد و آن چیزی جز تحقق وجودی انسان نیست. در صورتی که در تفکر غربی بیشتر از معنای زندگی سخن گفته می‌شود و جهت‌داری معنای زندگی کمتر مطرح است.

ملاصدرا از این آیه شریفه که «انالله و انا الیه راجعون» تبیینی ارائه می‌دهد که هم نهایت سیر انسانی را بیان می‌کند که همان قرب بیشتر الی الله است، وهم قرب الی الله خودش یک نقطه واصل شدنی نیست، بلکه بطور مداوم نزدیک شدن به خداست. اینگونه است که ملاصدرا هم مقصد و هم محتوای افعال انسانی را در نظر می‌آورد یعنی هم به معنای زندگی و هم به هدف غایی آن توجه دارد.

هدف نهایی زندگی که فراتر از حتی مسائل مادی و معنوی انسان است یک امر متعالی است، ولی این تعالی باید بتواند جهتی داشته باشد که روز به روز انسان را نو به نو کند. بتواند چنین تغییری ایجاد بکند. در تبیین آیه‌ای که اول مطالب عرض کردم چنین تعبیری معنا پیدا می‌کند. «و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله». اگر کسی از بیتش، از خانه‌اش که به تعبیر عرفانی امام خمینی همان نفس و نفسانیت اوست بتواند الی الله و رسوله هجرت و صعود کند تا بدانجا که به «ثم یدرکه الموت» برسد که بازهم به تعبیر ایشان همان مقام فناء فی الله است، در آن صورت پاداشی جز خداوند - و نه پاداش او - نمی‌تواند برای این فرد باشد. در اینجا است که دیگر پاداش دادن خداوند نمی‌تواند مطرح شود بلکه خود خداوند پاداش او می‌گردد. برای یک انسان کامل خود خدا اجر است. لذا این انسان‌ها در تبیین آیه «فاسئلوا الله من فضله» خود خداوند را از فضل و زیاده‌دهی‌اش می‌طلبند نه پاداش جدای از او را که وصول الی الحق نیست.

این تفاوت دید ملاصدرا با بحث معنای زندگی در تفکر معاصر است.

